

اسطوره اژدها کشی در اوستا و متون حماسی

مهدخت شاه بدیع زاده^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

دکتر رضا اشرف زاده^{۲*}

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۰۱)

چکیده

اسطوره کشته شدن اژدها توسط گرشاسپ، یکی از نخستین روایات افسانه و حماسی اژدها کشی است که جنبه‌های اساطیری آن، در اوستا و هم در بسیاری از روایات متاخر حفظ شده است. بی گمان این کردار پهلوانی منشاء شکل‌گیری بسیاری از افسانه‌های اژدها کشی در سنت حماسی ملی است و می‌توان آن را کهن‌الگویی به شمار آورد که اژدها کشی دیگر شهریاران و پهلوانان بر پایه آن ساخته و پرداخته شده است.

هر چند این عمل پهلوانی در گذر از اسطوره به حماسه، به منظور انطباق هرچه بیشتر با جهان فکری و اندیشه‌های ایران عهده اسلامی، تغییراتی را پذیرا شده است، شالوده و بنیان اساطیری خود را همچنان حفظ کرده و به صورت یک سنت پهلوانی تداوم یافته است.

واژه‌های کلیدی: گرشاسپ، اسطوره، حماسه، تاریخ.

مقدمه

اسطوره‌ها بازتاب واقعیتی ژرف هستند و به صورتی نمایشی دریافت‌های غریزی ما را باز می‌نمایند، علاوه بر این اسطوره‌ها جمعی و اشتراکی‌اند و از این طریق به زندگی اجتماعی حس کامل بودن و با هم بودن می‌دهند. مردم بومی هر سرزمین و در واقع تمام تمدن‌ها، مجموعه اسطوره‌های خودشان را دارند، اما به نظر می‌رسد که بسیاری از آنها، تصویرها و بن‌مایه‌های مشترکی هستند که در دیگر جوامع تکرار می‌شوند.

یکی از اسطوره‌های بسیار رایج در فرهنگ هند و اروپایی اسطوره‌ای است که ایزد پهلوانی، اژدها‌نمایی را می‌کشد، افسانه اژدها‌کشی از گذشته‌های دور تا کنون به گونه‌های بی‌شمار و گزارش‌های گوناگون در اساطیر و حماسه‌ها و قصه‌های مردمان سراسر جهان بازگو شده است. داستان فریدون و ضحاک، ایندرا و ورترا، هرقل و هیدارا، زیگفرید و فافنر و بیوولف و گردن‌نمونه‌هایی چند از روایات مشهور هند و اروپایی این اسطوره‌اند وجود روایات مشابه در مجموعه اساطیر دیگر مردمان از چین گرفته تا بابل و از آفریقا گرفته تا برزیل، نشان‌دهنده گستردگی و پراکندگی این اسطوره است.

در روایات اساطیری و حماسی ایران نیز شمار زیادی از پهلوانان اژدها‌کش را داریم که معروف‌ترین آنها عبارتند از: فریدون، گرشاسپ، یاسام، رستم، گشتاسپ، اسفندیار، بهمن، اردشیر بابکان، بهرام‌گور، بهرام‌چوبین و... علاوه بر اینان، ایزدانی چون بهرام، تشتیر، آذر، مهر، سروش و حتی خود اهورا مزدا نیز اژدرآورند.

مسئله اژدها‌کشی در اساطیر و حماسه‌های ملی یک مضمون تکرارشونده است که به ویژه گونه اساطیری آن «محتوای دینی و آیینی دارد و با رویدادهای کیهانی و معتقدات مربوط به آفرینش و رستاخیز مرتبط است».

(سرکاراتی، ۱۳۹۳: ۲۳۸)

تاملی در ساختار این روایات نشان می‌دهد که معمولاً مقصود از اژدها، موجودی اهریمنی و آسیب‌رساننده به آدمیان و داد و دهش اهورایی است که برای برقراری آرامش در پهنه گیتی به دست یلی نامور یا ایزدی پیروزگر از پای در می‌آید.

تکرار روایت اژدها‌کشی در اساطیر ملل مختلف، چه ایرانی و چه غیر ایرانی ما را به تامل وادار می‌دارد که این همه روایت‌های مختلف افسانه اژدها‌کشی چگونه پیدا شده‌اند و آیا همه آنها گونه‌های متفاوت یک اسطوره ابتدایی محسوب می‌شوند یا هر کدام افسانه مستقلی هستند. دکتر بهمن سرکاراتی معتقدند که: «ترتیب تاریخی برای افسانه‌ها قائل شدن و کرونولوژی روایات اساطیری را بازشناختن یا بازساختن برای افسانه‌ها قائل شدن و کرونولوژی روایات اساطیری را بازشناختن یا بازساختن امری است یاهو، چون با این برداشت، شیوه و روشی را که در بررسی‌های تاریخی معتبر است،

ناخودآگاهانه در بررسی های اساطیری به کار می بندیم و به ناچار به بیراهه می رویم. باید توجه داشت که میان تاریخ و اسطوره تفاوت بنیادی وجود دارد، تاریخ گزارش راستین و مستند رویدادی است که در زمان معین و فقط یک بار اتفاق است، در صورتی که اسطوره بازگویی یک تصور ذهنی است از رویدادی که درگیتی یا حداقل در ذهن آدمی همواره اتفاق می افتد و خواهد افتاد و تکرار این رویداد به ناچار به تکرار بازگویی آن منجر می شود، از این روست که اگر از یک اسطوره حتی صد روایت گوناگون داشته باشیم؛ به نظر من باید بدون توجه به تاریخ انشا و پردازش آن، هر صد روایت را اصیل و واقعی می پنداریم، چون اسطوره گزارشی بی زمان از یک واقعه ی بی زمان است.» (همان : ۲۴۷)

بنابراین اسطوره رویارویی پهلوان و اژدها می تواند «تعبیری از تقابل رویارویی هزاران واقعیت متضاد و دوگانه ای زندگی و گیتی و ذهن آدمی باشد.» (همان : ۲۴۹)

تقابل روشنی و تاریکی سیری و گرسنگی، جوانی و پیری ، دادو بیداد، آزادگی و بندگی و بالاخره شکوه مندترین پهلوان پهلوانان و مخوف ترین اژدهایان یعنی زندگی و مرگ.

اسطوره اژدها کشی و گرشاسپ یکپاز نخست ترین روایات افسانه ای و حماسی اژدها کشی است که جنبه های اساطیری آن هم در اوستا و هم در بسیاری از روایات متاخر حفظ شده است. در تحقیق پیش رو در پی دستیابی به پاسخ این سوال هستیم که آیا روایت رویارویی گرشاسپ با اژدها، سرچشمه داستان کشی در اسطوره ها و حماسه های ایران می باشد یا خیر؟ بدین منظور ابتدا این گزارش را در متون مختلف بررسی می کنیم و در نهایت به جمع بندی مطالب و نتیجه گیری خواهیم پرداخت.

اوستا

یکی از برجسته ترین کردارهای پهلوانی گرشاسپ در اوستا، اژدها کشی اوست که نخست بار در بند دهم از نهمین فصل یسنا آمده است: «جوانی دلیر، مجعده موی و گرزور که پیروز گشت بر آن پتیاره شاخدار که اسبان را می بلعید، مردان را می بلعید، آن اژدهای زرد زهر آگین با آماسی از زهر زرد به بلندی نیزه ای، اژدهایی که گرشاسپ نیمروز بر پشت او در دیگی خوراک پخت تا آن عضویت از شدت گرما عرق کرد جنبید و دیگ آب جوش را برگرداند و گرشاسپ پر هنر ، هراسان به سوی جهید.» (یسنا، ۱۳۸۷: ۱/۶۳-۱۶۲)

از آن جایی که احتمالاً این بخش از اوستا « در دوره هخامنشیان یعنی تقریباً در قرن چهارم قبل از میلاد نگارش یافته » (کریستین سن ۷۶: ۱۳۸۸) می توان آن را کهن ترین یادکرد اوستا از این قهرمان اسطوره ای دانست. اژدهایی که به دست گرشاسپ کشته می شود، در اوستا سرور یعنی شاخدار نامیده شده است، ماجرا این گونه اتفاق می افتد که

گرشاسپ، هنگام نیمروز بی آن که بداند در دیگی آهنین برپشت اژدهایی که رباینده اسب‌ها و آدمیان بوده، غذا می‌پخته و چون گرما براین موجود اهریمنی غلبه کرده، ناگاه از جای جسته و آب جوشان درون دیگ را ریخته است؛ گرشاسپ ابتدا لحظاتی از بیم گزند اژدر خود را، عقب کشیده، اما سرانجام او را کشته است. همین روایت با اختلافی در چهل و یکمین بند زامیاد یشت و یکبار هم در رام یشت آمده است. (یشت‌ها، ۱۳۵۶، ۱۷۳/۱ و ۱۵۰)

گرشاسپ از ایزد وای می‌خواهد تا این کامیابی را به او ارزانی دراد که بر «سرور» چیرگی یابد؛ ایزد وای (باد) نیز او را کامروا می‌گرداند.

متون زردشتی

در بسیاری از متون روایت اژدها کشی گرشاسپ آمده است، چنان که یکی از متون از کشتن «مار شاخدار» به عنوان یکی از کردارهای «بزرگ وارجمند» گرشاسپ یاد کرده است، (مینو می‌خرد، ۱۳۶۴: ۴۵) در سرآغاز کتاب هفتم دینکرد نیز از کشته شدن «مار شاخدار اسب اوبار مرد اوبار» (بهار، ۱۳۸۷: ۲۰۸) به دست گرشاسپ سخن رفته است.

علاوه بر این دو کتاب که اشاره ای مختصر به این موضوع داشته اند، متون دیگری از جمله: روایت پهلوی، روایات داراب هرمز دیار، سددرنثر، سد درنظم بندهشن و کتاب نهم دینکرد به صورت مفصل و مشروح به اژدها کشی گرشاسپ پرداخته اند.

در کتاب نهم دینکرد که از آن به عنوان سرآمد همه کتاب پهلوی (معین، ۱۳۶۳: ۸/۱) یاد کرده اند، به گناه گرشاسپ یعنی کشتن آتش و ابراز پشیمانی اوازاین کار ناشایست اشاره کرده اند، به گناه گرشاسپ یعنی کشتن آتش و ابراز پشیمانی او از این کار ناشایست اشاره شده است و سپس ضمن برشمردن اعمال پهلوانی وی نظیر کشتن اژدهای شاخدار، از آمرزش گرشاسپ به پایمردی زرتشت و رهایی اش از دوزخ سخن به میان آمده است. (نیبرگ، ۱۳۶۸: ۲۹۵-۲۸۱).

در کتاب روایت پهلوی، گرشاسپ پهلوانی های خود را بازگویی کند و از اورمزد تقاضای بخشش دارد: «روان گرشاسپ گفت که: ای هرمزد، مرا بیامرز و برترین زندگی (بهشت) را به من ده؛ زیرا اژدهای شاخدار اسب اوبار و مردم او بار را کشتم که دندان‌ش به اندازه بازوی من بود و گوشش به اندازه چهارده نمد و چشمش به اندازه گردونه ای بود و بلندی شاخش به اندازه شاخه ای بود. به اندازه نیمروز بر پشت او همی تاختم تا سرش را به دست گرفتم و گزی برگردنش زدم و او را کشتم و اگر آن اژدها را نمی‌کشتم، پس همه آفریش تو نابود می‌شد و تو هرگز چاره ی اهریمن نمی‌دانستی. (روایت پهلوی، ۱۳۷۶: ۳-۲۹).

همچنین در کتاب «سددرنثر» که به زبان فارسی ولی دنباله روایات زرتشتی در اوستا پهلوی است، گزارشی در این باره است. براساس مندرجات سد در نثر، هنگامی که اهورامزدا روانگرشاسپ را در حالتی رنج آور و دردناک به زرتشت نشان می‌دهد، زرتشت به سبب سابقه نیک وی، به وساطت می‌پردازد؛ گرشاسپ نیز که از دوزخ بسیار درهراس است از اورمزد می‌خواهد که وی را بیمارزدو بدین منظور به خدمات شایسته و اعمال پهلوانی اش اشاره می‌کند یکی از آن اعمال کشتن اژدهای شاخدار است: «پس روان گرشاسپ ایزد تعالی را نماز برد و گفت: ای دادروه، افزودنی مرا به بهشت ارزانی کن که اندر جهان اژدهایی را بکشتم که هر مردی و چاپایی را که دیدی فرو بردی و به دم خویشتن می‌کشیدی و هر دندان که در دهان وی بود چون باهوی (بازوی) من بود، هر چشمی چندانی بود که گردونی و هر سروی (شاخی) چندان بود که هشتاد رش بود. من از بامداد تا نماز پیشین بر پشت وی می‌دویدم تا سر او باز دست آوردم، به گرز سر او به خنجر جدا کردم و چون در دهان اونگاه کردم، هنوز مردم از دندان او در آویخته بودند و اگر من آن اژدها را نکشتمی، همه عالم خراب کردی و جانوران نیست شدند و هیچ کس را آن قوت نبود که او را بتوانستی کشتن.» (سد در نثر، ۱۹۰۹: ۸۶). سد در نظم بندهش که در اصل روایت منظوم سد در نثر است نیز همان روایت سد در نثر را به صورت منظوم بازگو می‌کند. در بیان اژدها کشی گرشاسپ از زبان روان وی خطاب به اورمزد چنین آمده است:

همان که بر مهربان بی نیاز	باستاد برپای و برده نماز
که ای پاک یزدان ببخشا مرا	بده جای مارا بهشت اندرا
بدان کرفه کان اژدهایی ژیان	بکشتم که بود او بلای جهان
سرآن بلا بود هشتاد یار	چودندان هریک ستونی دراز
دور چشم مراوراز گردن فزون	شدی آتش از روی او را برون
هم از مردم و جانور چارپای	به فرسنگ در دم کشیدی زجای
به دم برفکندی عقاب هوا	جهانی تبه شد از [آن] اژدها
زگیلی سپر هر پیشیش فزون	کز او تیر و شمشیر گردان زبون
درازیش چندان که ناید شمار	بترسد ز آواز او دشت و غاز
چو بر پشت او تاختم از دمش	ز صبح [تا] گه شام دیدم سرش
به گرز گران دادم او را شکست	بکردم تن او به شمشیر پست
همانگه جدا کردم از تن سرش	چو خنجر نهادم به روی اندرش
به دندانش آویخته مردمان	بدنه چون که دانه بود در دهان
گران اژدها را نمی‌کشتمی	جهان جمله زیروز بر کردمی
شدی نیست ز او مردم و جانور	که کشتی چنان اژدهای بتر

زان مزد بخشای ما را گناه

به در بهشت برین جایگاه

(به نقل از : رضی ، ۱۳۸۱ : ۱۶۳۹/۳)

دفتریکم از کتاب «داراب هرمزدیار» نیز در برادرند روایت ازدها کشی گرشاسپ است که البته باید آنرا ترجمه ی فارسی همان عبارات کتاب «روایت پهلوی» دانست (سرکاراتی، ۱۳۹۳ : ۲۶۵) که پیش از این ذکر کردیم .

متون تاریخ

تامل در مطالب اساطیری متون تاریخی نشان می دهد که نویسندگان این کتاب ها توجه ویژه ای به ثبت احوال شهر یاران و پهلوانان داشته اند. بنابراین این گونه آثار می توانند اطلاعات اساطیری مستند و قابل اعتنایی را در مورد پهلوانانی چون گرشاسپ در اختیارمان قرار دهند با این تفاوت که بر خلاف متون پهلوی و اوستا که بیشتر به کردارهای پهلوانی گرشاسپ پرداخته اند و در نهایت اختصار از تناوری سخن گفته اند، مولفان متون تاریخی بیشتر بر نسبت نامه ی گرشاسپ تکیه و تاکید داشته اند و یادکرد چندانی از کردارهای این یل بی همتای خاندان سام ندارند.

تاریخ بیهقی یکی از معدود متون تاریخی است که به این اثر اشاره کرده و باید گفت که وایت تاریخی بیهقی ، شباهت بسیاری با مندرجات اوستا دارد. ابوالفضل بیهقی که بر خرد پذیر بودن اخبار گذشته و راست گو بودن راوی سخت تاکید دارد، ضمن این که از اخبار دیو و پری یاد می کند و آن ها را خرافات می داند، شاهد مثالی که برای نشان دادن باور خویش درباره این قبیل افسانه ها می آورد، روایتی عامیانه است از اسطوره ازدها کشی گرشاسپ در اوستا که از زبان « هنگامه [سازان] » (بیهقی ، ۱۳۸۸ : ۷۱۲/۱) شنیده است. او می نویسد: « بیشتر مردم عامه اند که باطل مسمتت را دوست تر دارند. چون اخبار دیو و پری و کوه و غول بیابان و دریا که احمقی هنگامه سازد و گروهی همچو گرد آیند و وی گوید: در فلان دریا، جزیره ای دیدم و پانصد تن جایی فرود آمدیم در آن جزیره و نان پختیم و دیگ نهادیم، چون آتش تیز شد و تبش بدان زمین رسید از جای برفت. نگاه کردیم، ماهی بود... » (بیهقی ، ۱۳۸۸ : ۷۱۳/۱) .

این روایت نشان می دهد که این افسانه، در دوره ی بیهقی (سده پنجم) در خراسان نقل محفل قصه گوینان و هنگامه سازان بوده و از اقبال عمومی بر خوردار بوده است .

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان این داستان را به اختصار نقل کرده است: «چنان بود که به شهر «یاره کوه» ازدهایی پدید آمده بود که پنجاه گز بود و آن نواحی تا به دریا و صحرا و کوه و وحوش از بیم او گذر نتوانستند کرد و ولایت باز گذاشتند و او تا به ساری بیامدی. مردم طبرستان پیش سام شدند و حال عرضه داشتند. سام بیامد، ازدها را از دور

بدید و گفت : بدیع سلاح با او هیچ به دست ندارم. سلاحی بساخت و اژدها را از دور بدید و گفت : بدین سلاح با او هیچ به دست ندارم. سلاحی بساخت و اژدها آن وقت به «دیه الارس» نزدیک دریا بود. او را به جایگاهی که «کاوه کلاده» می گویند، دریافت اژدها سام را بدید، حمله آورد. سام عمودی بر سر اژدها زد که فروشد و بانگی کرد که هر کس که با سام بودند از هول آن بانگ بیفتادند و دم خویش گرد می کرد تا سام را میان گیرد. چهل گام سام بازچيست. اژدها تا ۳ روز می جنبید، بعد از آن هلاک شد. هنوز بدان موضع چهل گام سام باز چيست. اژدها تا سه روز می جنبید، بعد از آن هلاک شد. هنوز بدان موضع سبزه البته نمی روید و اثر برقرار است» (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۸۹)

دو کتاب تاریخ سیستان و مجمل التواریخ نیز به اختصار از اژدها کشی گرشاسپ در روزگار سلطنت ضحاک سخن گفته اند. مولف ناشناخته تاریخ سیستان می گوید: «از بزرگی و فخر او (گرشاسپ) یکی آن بود که به روزگار ضحاک که هنوز چهارده ساله بیش نبود، یکی اژدها را که چند کوهی بود تنها بکشت به فرمان ضحاک» (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۵) مولف مجمل التواریخ هنگام روایت پادشاهی ضحاک و چنان پهلوانی گرشاسپ، نکته ای تازه به این روایت می افزاید و آن دشمنی ضحاک با گرشاسپ است که او را به قصد آن که هلاک گردد به کشتن اژدهای «شکاوند کوه» فرستاده است: «او (گرشاسپ) را به قصد آن که هلاک گردد به کشتن اژدر فرستاد.» (مجمل التواریخ و القصص: ۱۳۱۸: ۴۰)

حماسه های ملی

یکی از کردارهای پهلوانی گرشاسپ که در گذار از اسطوره به حماسه به تنی چند از دیگر پهلوانان ایران به ویژه یلان خاندان سام نقل شده، اژدهاکشی اوست. این انتقال کردار را که نخستین بار در شاهنامه می بینیم در سایر حماسه های ملی هم می توان دید.

یعنی برخی دیگر از پهلوانان حماسی نیز همچون پدر یا نیا خود گرشاسپ یکپا چند اژدها را از میان بر داشته اند.

دربین این آثار شاهنامه که سرآمدترین متن حماسی ایران به شمار می آید، اهمیت ویژه ای دارد؛ زیرا کهن ترین متن حماسی ایران بعد از اسلام است که پیرامون گرشاسپ سخن گفته و به دست ما رسیده است. سرگذشت بسیاری از یلان نامور اوستا و متون پهلوی در شاهنامه روایت شده اما در این میان برخی را چون آرش و گرشاسپ بخت یار نبوده که خامه توان مند استاد توس، اسطوره دلپذیرشان را بازگو کند. یکی از دلایل نپداختن فردوسی به اسطوره گرشاسپ شاید این باشد که شاهنامه حول محور وجود رستم می چرخد و حکیم توس برای نشان دادن عظمت و قدرت رستم و نیز «به منظور نگهداشت نظم و وحدت داستانی شاهنامه، اسطوره گرشاسپ را که با آوردن آن، در

بخش‌هایی از پادشاهی ضحاک و فریدون، روند روایات شاهنامه، از مسیر ملی خود بیرون می‌افتاد و به گزارش پهلوانی‌های گرشاسپ می‌پرداخت، د حاشیه قرار داده است. « (آیدنلو، ۱۳۸۸ : ۳۷۹) از طرفی اگر فردوسی می‌خواست به روایات پهلوانان سیستان، غیر از رستم بپردازد، طبعاً باید علاوه بر گرشاسپ، داستان‌های سام و فرامرز و برزو ... را نیز به نظم می‌کشید و در این صورت شاهنامه به جای مجموعه تقریباً وحدت‌مند و منظم کنونی، اثری پر از روایت‌های پاکنده پهلوانی می‌شد که مسلماً از نظر محققان و منتقدان امروزی در خور انتقاد بود.

در شاهنامه نبرد سام (بدن حماسی گرشاسپ) با اژدها دوبار آمده است؛ یک بار از زبان خود سام در بخش «نامه فرستادن سام به نزدیک شاه منوچهر» که در آن نامه از شهریار می‌خواهد که با پیوند پسرش زال با رودابه موافقت کند و ضمن آن به پهلوانی‌های خود از جمله کشتن اژدها در کشف رود اشاره می‌کند:

چنان اژدها کو ز رود کشف	برون آمد و کرد گیتی چو کف
زمین شهرتا شهر پهنای او	همان کوه تا کوه بالای او
جهان را از او بود دل پر هراس	همی داشتندی شب و روز پاس
هوا پاک دیدم ز پرندگان	همان روی گیتی ز درندگان
زتفش همی پر کرکس بسوخت	زمین زیر زهرش همی برفروخت
نهنگ دژم برکشیدی ز آب	به دم درکشیدی ز گردون عقاب
زمین گشت بی مردم و چارپای	همه یکسر او را سپردند جای
چو دیدم که اندر جهان کس نبود	که با او همی دست یارست سود
به زور جهاندار یزدان پاک	بیفگندم از دل همه ترس و باک
میان را بستم به نام بلند	نشستم بر آن پیل پیکر سمند
به زین اندرون گرز ی گاوسر	به بازو کمان و به گردن سپر
برفتم به سان نهنگ دژم	مرا تیز چنگ و ورتیز دم
مرا کرد پدر و دهر کوشنید	که بر اژدها گرز خواهم کشید
ز سر تا به دمش چو کوه بلند	کشان موی سر بر زمین چون کند
زبانش بمان درختی سیاه	ز فر باز کرده فگنده به راه
چود و آبگیرش پر از خوه دو چشم	مرا دید غرید و آمد به خشم

گمانی چنان بردم ای شهریار	که دارم مگر آتش اندر کنار
جهان پیش چشمم چو دریا نمود	به ابر سیه برشده تیره دود
زبانگش بلرزید روی زمین	به زهرش زمین شد چو دریای چین
براو بر زدم بانگ بر ساز شیر	چنان چون بود کار مرد دلیر
یکی تیر الماس پیکان خدنگ	به چرخ اندرون را ندم بی درنگ
چو شد سوخته یک کران ازدهانش	بماند از شگفتی به بیرون زبانش
هم اندر زمان دیگری همچنان	زدم بر دهانش بیچید از آن
سد یگر زدم بر میان زفرش	برآمد همی جوی خون از جگرش
چوتنگ اندر آورد با من زمین	برآختم این گاو سر گرزکین
به نیروی یزدان گیهان خدای	بر انگیختم پیلتن راز جای
زدم بر سرش گرز ی گاو چهر	براو کوه بارید گفתי سپهر
شکستم سرش چون تن زنده پیل	فرو ریخت زو زهر چون رود نیل
به زخمی چنان شد که دیگر نخواست	زمغزش زمین گشت با کوه راست
کشف رود پر خون و زرداب شد	زمین جای آرامش و خواب شد
همه کوهساران پر از مرد و زن	همی آفرین خواندندی به من
جهانی بر آن جنگ نظاره بود	که آن ازدها زشت پتیاره بود
مرا سام یک زخم از آن خواندند	جهان زر و گوهر بر افشاندند

گرشاسپ گرز و اوستا را در شاهنامه، در نوه او سام یک زخم باز می یابیم که مانند نیای خود ازدهایی را با همان صفات و کیفیت می کشد؛ برطبق این داستان، سام در گرزوری لقب یک زخم را در ارتباط با همین ازدها به دست آورده بود و از این جا می توان نتیجه گرفت که لقب گرزوری گرشاسپ نیز در اصل به ماجرای ازدهای کشی او ارتباط داشته است.

گزارش فردوسی از این ازدها کشی به وضوح یادآور توضیحات اوستا و برخی متون پهلوی از ازدهای سرور است که با گرز گرشاسپ کشته می شود. توصیفاتی نظیر: فرو بردن و بلعیدن اسب ها و مردمان، داشتن زهر زردرنگ (یسنا، ۱۳۸۷: ج ۱، ۶۳ - ۶۲) و درشتی دندان ها و گوش ها. (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۳۰ - ۲۹) بار دیگر توصیف ازدها که سام کشته بود در شاهنامه در داستان رستم و اسفندیار از زبان نبیره ی پهلوان یعنی رستم بازگو شده است:

همانا شنیدستی آواز سام	نبد در زمانه چنو نیکنام
بکشتش به طوس اندرون اژدها	که از چنگ او کس نیابد رها
به دریا سرماهیان بر فروخت	هم اندر هوا پر کرکس بسوخت
همی پیل را در کشیدی به دم	دل خرم از یاد او شدم دژم

در میان پیروان فردوسی، اسدی توسی، نخستین تاجدار اقلیم حماسه است که اسطوره گرشاسپ را روایت کرده است. در این منظومه، نخستین کردار پهلوانی گشاسپ به هنگام چهارده سالگی اش، کشتن اژدهاست که با تفصیل زیاد نقل شده است.

هنگامی که ضحاک قصد لشکرکشی به سرزمین هند را داشت، در زابل با اثر دیدار کرد و از آنجا که وصف دلاوری های گرشاسپ را قبلاً شنیده بود و هنر نمایی های او را نیز از نزدیک دید، از وی خواست تا برای نابودی اژدهایی که در «شکاوندکوه» سکنی گزیده است و مردمان را می آزارد، کمر بر میان بندد.

گرشاسپ با این که فقط چهارده سال داشت برخلاف میل پدر پذیرفت که این کار را انجام دهد و سوار بر «بورچوگانی» کمان و گر زو سنان به دست گرفت و به سوی محل سکونت اژدها شتافت. او برای این که زهر آب اژدها براو کارگر نیفتد،

توصیف گرشاسپ نامه از این اژدها را می توان در چند سطر چنین خلاصه کرد: این اژدهای کوه پیکر، هفته ای یکبار از دریابرون می آمد و در نزدیکی دریا در کوهی سنگی خانه داشت. هرچه در پیرامون و آسمان خانه خود می یافت، از خشک و تر و جاندار و بی جان یا به آتش دم خود خاک تر می کرد یا به نیروی دم می بلعید. رنگ پوست او سیاه یا سنگ رنگ بود. پوست او مانند تن ماهی یا جوشن پشیزه دار و هر پشیزه آن به بزرگی گوش فیل بود و برچرم زخم ناپذیر او نه آتش کارگر بود و نه تیر؛ پهلوی او پوشان از موی و خار موی سرش تا به زمین می رسید و بروت هم داشت؛ هم دارای فیش بود و هم دارای شاخ؛ هشت پا و چشم هایی به بزرگی دوآبگیر داشت؛ زبان درازش به بلندی درخت و دوشیک بلندش به دو شاخ گوزن می نمود. در چند فرسنگی خانه او نگهبانان روزها دود و شب ها آتش می کردند تا مردمان را از جای اژدها آگاه سازند. در دنباله داستان چگونگی کشته شدن اژدها بر اثر زخم گرز گران پهلوان چنین آمده است:

بر اژدها رفت و بفراخت دست	خدنگی بپیوست و بگشاد شست
زدش بر گلو کام و مغزش بدوخت	ز پیکان به زخم آتش اندر فروخت

چوبفرخت سر دیگری زد به خشم	ز خون چشمه بگشادش از هر دو چشم
دمید اژدها همچو ابراز نهیب	چوسیل اندر آمد زبالا به شیب
به سینه بدرید هامون زهم	سپر در ربود از دلاور به دم
زدش پهلوان نیزه ای بر زفر	سنانش از قضا رفت یک رش به در
دم اژدها شد گسسته به درد	برافشانده با موج خون زهر زرد
به کام اندرش نیزه ی آهنین	بهدندان چو سوهان بیازد به کین
به گرز گران یاخت مرد دلیر	درآمد خروشنده چون تند شیر
بدان سان همی زدش بازو رو هنگ	که از که به زخمش همی ریخت سنگ
سر و مغزش آمیخت با خاک و خون	شد آن جانور کوه جنگی نگون
همه جوشنش ز آن دم و زهر تیز	بجوشید و برجای شد ریز ریز
زمانی بیفتاد بی هوش و رای	چو آمد به هش راست برشد به جای
برفتند نزد سپهبد سیاه	کشیدند پس اژدها را به راه ...
به صحرا برون چرمش آکنده کاه	نهادند تا دید ضحاک شاه
از آن کاژدها کشت و شیری نمود	درفشش چنان ساخت کز هر دو بود
به زیر درفش اژدهای سیاه	زبرشید زرین و برسرش ماه ...
مر این داستان را سرانجام کار	نبشتند هر کس د آن روزگار
به رود و ره جام برداشتند	به ایوان ها نیز بنگاشتند

(همان ، ۶۱ - ۵۹)

مصرع «برافشانده با موج خون زهر زرد» یادآور این تعبیر اوستا از سرواست که می گوید: «... آن زهرآلود زد رنگ» که [که از او زهر زردوش به بلندی یک نیزه وان بود. » (پوردادود، ۱۳۸۷: ۶۳/۱-۱۶۲) و این یکی از نشانه های اصالت روایت اسدی از اسطوره کهن اژدهاکشی گشاسپ است.

نکته تازه ای در این روایت است: گرشاسپ پس از آن که اژدها را می کشد، به یادگار این دلاوری، نقش درفش خود را اژدهای سیاه برمی‌گزیند و از اینجا درفش اژدها پیکر، نشان خانوادگی فرمان‌روایان سیستان می‌گردد؛ چنان که در شاهنامه، رستم و فرامرز را همه جادر زیر همین درفش می‌بینم.

از این زمان به بعد است که گرشاسپ بنا بر وعده ضحاک، جهان پهلوان ایران می‌شود.

گراین کارگردد به دست تو راست درایران جهان پهلوانی تو راست

(اسدی، ۱۳۵۴: ۵۶)

بسیاری از کردارهای پهلوانی گرشاسپ را که در شاهنامه به سام منتقل شده است، در حماسه های ملی پس از شاهنامه و گرشاسپ نامه، در وجود سایر پهلوانان خاندان سام می‌توان جست و جو کرد. از جمله بهمن نامه که منظومه ی حماسی است که «از نظر زمان سرایش بعد از گرشاسپ نامه قرار می‌گیرد.» (صفا، ۱۳۵۲: ۲۸۹).

در این اثر حماسی، نخستین اژدها کشی به دست آذر برزین، پسر فرامرز صورت می‌گیرد که بنا به درخواست پیری به نام «بوراسبن اژدری به نام «برسیاه» را می‌کشد.

ویژگی های این اژدها، یادآور اژدهای شادار اوستا و همزاد حماسی او در شکاوند کوه است که به دست گرشاسپ از پا درآمده بود.

دهانش به مانند غاری فراخ چو الماس بر سر مر او را دو شاخ

دو چشمش به کردارد و طاس خون سرش همچنان چون که بیستون

ز سرتا به دم بود صد گز فزون دل شیر را دیدن او زبون

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۵۲۵)

همچنین در بهمن نامه از اژدهای دیگری سخن رفته است که برزیگران دیاری موسوم به «دیرکجین»، جامه دریده نزد بهمن می‌آیند و از اژدهایی داد می‌خواهند که همه ساله هنگام دروی محصول می‌آید و دشت را بی‌بها می‌کند. بهمن و جمع کثیری از سپاهیان، چند نوبت بر آن موجود اهریمنی می‌تازند ولی موفق به کسب پیروزی نمی‌شوند، پس از ناکامی های متوالی، در تردید شاه بهمن و آذر برزین برای پیشگامی در نبرد با اژدها، برزین یل به شاه می‌گوید: فقط آذر برزین که آراسته به هنرهای شاهی است، سزاوار چنین رزمی است.

بهمن که از نبرد با اژدها در هراس است سعی در متقاعد کردن آذر برزین برای رویارویی با اژدها را دارد، اما آذر برزین که ظاهراً با بهمن برسر صلح است، چون درصدد کین‌خواهی پدرش فرامرز است، پیشنهاد بهمن را نمی‌پذیرد و در نهایت بهمن به ناچار مہیای نبرد می‌گردد.

روایت مبارزه بهمن و اژدر، برخلاف سایر گزارش‌های اژدها‌کشی در حماسه‌های ملی، بسیار موجز و مختصرآمده است. بهمن پس از آن که سنان‌ش به هدف برخوردنی کند از اسب به زمین می‌افتد و طعمه اژدها می‌شود.

ز گفتار او تنگدل گشت شاه	برافکند برگستوان برسیاه
بپوشید تن را به خفتان جنگ	چو نزدیک آن اژدها گشت تنگ
بینداخت زوین زهر آبگون	سنانش به خاک اندر آمد نگون
نبرد یک دم آن اژدها را نهیب	گسته شدش هر دو پای از رکیب
زاسب اندر افتاد خاور خدای	فرو بردش آن اژدهای هر دوپای ...
فروخوردش آن اژدهای دمان	زمانه سرآمد براو پریان

(همان: ۶۰۱ - ۶۰۰)

دونکته در گزارش بهمن‌نامه از این ماجرا قابل توجه است: نخست این که روایت مبارزه بهمن و اژدها برخلاف سایر روایات اژدها‌کشی در حماسه‌های ملی بسیار موجز و مختصر آمده است و دوم این اینکه همه روایات مربوط به اژدها‌کشی پهلوانان خاندان سام، از اوستا گرفته تا واپسین حماسه‌ها ملی، به گونه‌ای تنظیم و تدوین شده است که در نهایت همواره به پیروزی این پهلوانان منتهی می‌شود، اما در بهمن‌نامه، تنها جدال بهمن - که از خاندان پهلوانان سیستان نیست - سرانجام به شکست و مرگ او می‌انجامد.

در منظومه سام‌نامه نیز جلوه‌هایی از اژدها‌کشی گرشاسپ در کردارهای پهلوانی سام به چشم می‌خورد و ساختار روایی این اژدها‌کشی و توصیفات شاعرانه به کار رفته در آن به گونه‌ای است که نشان از الگوپذیری این داستان از اژدها‌کشی گرشاسپ در اوستا و گرشاسپ‌نامه دارد.

جنگ با اژدها در سام‌نامه نیز مانند گرشاسپ‌نامه با تیراندازی آغاز می‌شود ولی پیکان سام از سندان عبور می‌کند، برتن اژدها کارگر نیست؛ سرانجام سام یل با ضربه گرزش که چنانکه می‌دانیم رزم افزار ویژه سام / گرشاسپ است، برسر آن پتیاره می‌کوبد و او را می‌کشد.

روان شد سوی کشتن اژدها	بگفت و برانگیخت مرکب زجا
نشد کارگرتیر آن شیر گیر	یکی تیر زد برسرش آن دلیر
نشد برتن اژدها کارگر	خدنگی که کری زسندان گذر
دمان شد سوی پهلوان سترگ	دگرباره آن اژدهای بزرگ
چو رعد بر مارانش بودی فغان	بغرید آن دد براو هر زمان
بزد دست برگرز و برداشت نمو	چو از تیر نومید شد سام گو
کز آن بیشه بی رنگ شد بر درخت	چنان کوفت بر سرش آن گرز سخت
که در هم شکستن همه استخوان	عمود دگر زد به مغزش چنان
گرفت آفرین برجهان آفرین ...	بمالید رخ پهلوان برزمین
به هم سام یل را بدادی نشان	دلیرلت بر برهنه جان فان
سرش برترآمد زچرخ کبود	که این آژدها را بکشت از عمود

(سام نامه ، ۱۳۸۶ : ۷۹ - ۷۸)

روایت دیگر اژدها کشی سام در نیمه دوم منظومه بازگوشده است که بسیار مفصل و جالب توجه است. اژدهایی که این بار به دست پهلوان کشته می شود، «ارقم» نام دارد و دشمن سیمرغ است. آن پتیاره نابکار، بچگان آن شاه مغان را که پرورششان هزار سال طول می کشیده، سه بار ربوده و خورده بود. «در اینجا اسطوره اژدر اوژنی با موتیفی مشهور در داستان های عامیانه در آمیخته است. « (سرکاراتی ، ۱۳۹۳ : ۲۷۱) به راهنمایی سیمرغ ، سام ابتدا چشمان اژدها را کور می کند و در دو نوبت با او در آویخته ، سرانجام بازخم گرز گاو سار می کشدش . همچنان که در اوستا، اژدهایی که گرشاسپ می کشد، سرور (شاخدار) نامیده شده، در سام نامه نیز تصریح شده که ارقم، دیو - اژدری شاخدار بوده است که بر خورداری این روایت از برخی بن مایه های اساطیری را نشان می دهد.

دوشاخش به سرچون دوشاخ درخت	پیچیده بریکدیگر سخت سخت
دو چشمش دو مشعل فروزان شده	از و مشعل دهر سوزان شده
دهن همچون دوزخ پی از دود و دم	دل دوزخ از بیم او پر از غم

زبانش چو ماری به دوزخ نگون که از هول سرکرده باشد برون

(سام نامه ، ۱۳۸۶ : ۵۵۶)

فرامرز یکی از پرآوازه ترین پهلوانان اژدها کش در حماسه های ملی ایران است که گزارش اژدها کشی او در فرامرزنامه آمده است. « در عهد نظم این داستان یعنی قرن پنجم روایات دیگری در باب فرامرز وجود داشت که بعضی از آنها در برزنامه و جهانگیرنامه و بهمن نامه دیده می شود. در شاهنامه نیز از داستان فرامرز جای جای سخن رفته و داستان حکومت او در ناحیه سند و قتل او به دست بهمن د آن کتاب آمده است. » (صفا ، ۱۳۵۲ : ۲۹۶) مطابق روایت فرامرزنامه ، نوشاد ، پادشاه هند، از کیکاووس می خواهد که او را در نبرد با پنج دشمن نیرومندش یعنی کناس دیو، کیدهندی ، گرگ گویا، مارجوشا و کرگدن های بیشه خوم سار یاری کند تا همچنان خراج گزار دولت ایران باشد . کیکاووس با شنیدن پیام نوشاد از پهلوانان و دلاوران سپاه می خواهد تا یکی از آن ها داوطلب انجام این کار شود؛ اما برخلاف انتظار، کسی جز فرامرز اعلام آمادگی نمی کند.

رخ نامداران دگر شد به رنگ شد از خشم گردان، دل شاه تنگ

ز کرسی برآمد فرامرز گو بگفتا منم هندرا پیش رو ...

رخ شاه زان گرد جنگی سرشت چنان شد که گل در بساط بهشت

(فرامرزنامه ، ۱۳۸۲ : ۶۰)

فرامرز و همراهانش به سرزمین هند سفر می کنند و تعدادی از دشمنان نوشاد را از میان برمی دارند، سپس به جنگ اژدهایی می روند که مارجوشا نام دارد. توصیف این اژدها در فرامرزنامه چنین آمده است: قدی به بلندی چهل آرش وشاخی به طول ده گز دارد. بدنش همچون بدن ماهی دارای پولک های فراوانی همچون سپر است و هیچ جانوری در آن وادی که او هست توان زیستن ندارد.

به هرجا که هست او هویدا شده ازو دود بینی به بالا شده

به باد دم از بیشه شیرآورد به دود از هوا مرغ زیر آورد

(همان ، ۹۲)

این ویژگی ها، اژدهای اوستا، سرور، دریسنا، پشت ها و متون پهلوی را به خاطر می آورد.

فرامرز و بیژن هریک درون صندوقی که از قبل آماده شده و روی گرونه قرار گرفته است، جا می گیرند. گسته‌هم گردونه ها را تا نزدیکی اژدها می راند و خود با شتاب بر می گردد. اژدها صندوق ها را می بلعد، فرامرز و بیژن در شکم اژدها از صندوق بیرون می آیند و با شمشیرهای الماس گون خود، دل و مغز اژدها را از بین می برند؛ پس از این که اژدها بر زمین می افتد، پهلویش را دریده و بیرون می آیند.

وزان پس برفتند نزدیک مار	شه و پهلوان هرکه بدنامدار
به هامون بدیدند کوهی بلند	درازی تن تیره اش چل کمند
بلندی تن او دو نیزه فزون	روان از تن تیره اش جوی خون
بریدند شاخ گران از سرش	بکنند دندان جنگ آورش

(همان ، ۹۶)

تامل و بررسی روایات مختلف اژدر کشی در متون پهلوی و حماسه های فارسی ، جای هیچگونه گمانی باقی نمی گذارد که اژدرهای روایات زردشتی همان اژدرهای روایات کتب دوره های بعداست. . تنها اختلاف مهم موضوع اسب تاختن و .. خوراک پختن بر پشت اژدهاستکه تنها در روایات زردشتی آمده است و در حماسه های فارسی سخنی از آن نیست، «گویا دلیل آن چنین بوده که اسب تافتن و خوراک پختن بر پشت اژدها اگرچه از سویی عظمت اژدها را نشان می آید ولی از سوی دیگر از ابهت و خطراو می کاست و نقیض اوصافی بود که به اژدها نسبت می دادند. » (خالقی مطلق ، ۱۳۸۸ : ۳۳۴). به همین دلیل برای شاعران حماسی ارتباط آن ها با هم دشوار بود و ترجیح می دادند که این بخش از داستان را حذف کنند . افسانه اژدها کشی گرشاسپ الگویی است که پس از آن ، از روی آن ، افسانه های مشابهی برای سایر پهلوانان و شاهان ایران ساخته اند. به جز پهلوانان خاندان گشاسپ ، برای سایر پهلوانان نیز این روایت نقل شده؛ مهم ترین این افراد اسفندیار است که به عنوان پهلوان دینی در واقع جای گرشاسپ را می گیرد و «بساری از کرده های گرشاسپ به او منتقل شده است. » (همان : ۳۳۷). اسفندیار در خان سوم ، اژدهایی را با همان صفات از پای درمی آورد.

گرشاسپ، پدرا سفندیار نیز در روم، اژدهایی را کم و بیش با همان صفات می کشد. از میان شاهان، بهرام گور به خواهش شاه هند، اژدهایی را که مردم هند از او به ستوه آمده اند را می کشد و پساز این دلیری، شاه هند، اژدهایی را که مردم هند از او به ستوه آمده اند را می کشد و پس از این دلیری، شاه هند دختر خود، اسپینود را به او می دهد. داستان اژدها کشی گرشاسپ را حثیه اسکندر نیز منتقل زده اند . «ایرانیان برای آن که اسکندر را در حلقه شاهان ایرانی بپذیرند، برای اثبات سزاواری یا مشروعیت او به عنوان یک شاه ایرانی، اعمالی از جمله همین اژدها کشی را به همانگونه که به شاهان پهلوانان خود نسبت می دادند، بدونیز نسبت دادند.» (همان : ۳۴۱) در واقع گونه های مختلف یک روایت به تعبیری وابسته های همان روایت اند. هریک از این روایت ها گرچه ممکن است به لحاظ تاریخی، هم زمان نباشند یا به سخن دیگر متعلق به ادوار گوناگون باشند، با این همه تلفیق و دسته بندی این روایت ها به اقتضای ویژگی خاص زمان اسطوره ای و نیز با در نظر گرفتن عنصر تاثیر زمان تاریخی بر روایت، بررسی اسطوره را امکان پذیر می سازد.

ماندگاری بقایای افسانه اژدها کشی گرشاسپ/ سام در اوستا، متون پهلوی، شاهنامه ، گرشاسپ نامه، سام نامه و ... دوام و پایداری یک سنت حماسی کهن را در طول مدتی بیش از سه هزار سال نشان می دهد و این راز شگفت را می نمایاند که هر چند این اسطوره که به یاری خرد با قوه ی خیال در ضمیر یا نهضت تاریک انسان انسان آفریده شه، با گذشت زمان تغییراتی یافته و یا جابجایی ها و دگرگونی های در آن صورت گرفته، اما هرگز نابود نشده و به عدم نپیوسته است.

- ۱- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸)، از اسطوره تا حماسه، تهران: سخن.
- ۲- ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد (۱۳۸۹)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- ۳- اسدی توسی، بونصر علی بن احد (۱۳۱۷)، گرشاسپ نامه، تصحیح حبیب یغمانی، تهران: کتابفروشی برو خیم.
- ۴- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۸۵)، روان انسانی در حماسه های ایرانی، تهران: ترفند.
- ۵- اوستا (۱۳۷۴)، گزارش و پژوهش جلیل دوست خواه، ۲ ج، تهران: مروارید.
- ۶- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر (۱۳۷۰)، بهمن نامه، به کوشش جلال متینی، تهران: علمی.
- ۷- بهار، مهرداد (۱۳۸۷)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگاه.
- ۸- بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۸۸)، تاریخ بیهقی، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، ۲ ج، تهران: سخن.
- ۹- پورداوود، ابراهیم (۱۳۸۷)، فرهنگ ایران باستان. تهران: اساطیر.
- ۱۰- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸)، بندهش، ترجمه ی مهرداد بهار، تهران: توس.
- ۱۱- دادگی، فرنېغ (۱۳۶۹)، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- ۱۲- روایت پهلوی (۱۳۶۷)، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۳- فرزند بهمنیسن (۱۳۸۵)، ترجمه محمد تقی راشد محصل، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۴- مهرآبادی، میترا، (۱۳۸۶)، سام نامه، تهران: دنیای کتاب.

